

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از بحثهای فقهی مسئله غناء است در مظاهر مختلفه، از نقطه نظر حرمت و اباحه و یا رجحان و بالتیجه مسائل دیگری در این زمینه مطرح می شود از قبیل استعمال آلات موسیقی و آلات غناء و همین طور بعضی از اموری که از لوازم غناء و از آثار و تبعات بحث لهو و لعب می تواند مطرح باشد، آن مسائل در این بحث پیش می آید. پس تقریباً می شود گفت یک بحث جامعی از نقطه نظر غنا و لوازم غناء، لهو و لعب با مظاهر مختلفه ای که دارد مانند رقص و امثال ذلك، ممکن است که در این جا مطرح بشود.

در وهله اول باید ببینیم که غناء از نظر لغوی و عرفی مفهومش چیست و محدوده تعریف غناء وحدّ و رسمش چیست؟ البته رسم، معنای حد که خب تعریف به ماهیت طبیعت است.

غنی به معنای بی نیازی و استغناء و عدم احتیاج است، به این معنا در لغت آمده. در اسماء الله تعالی می خوانیم که ... **إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿الحج، ۶۴﴾ ... **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿لقمان، ۲۶﴾ ... **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿الحديد، ۲۴﴾ ... **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿الممتحنة، ۶﴾ خداوند غنی است. غنی یعنی غیر محتاج، مستغنی عن الغير. استغناء فی الوجود و فی آثار الوجود، این معنا، معنای استغناء خداوند متعال است. غناء پروردگار، غناء خداوند، این غناء به معنای عدم احتیاجه الی الغير است، و احتیاج الغير الیه، **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿فاطر، ۱۵﴾

هر ماهیت امکانی، آن ماهیت در وجود و در ذات و همین طور در آثار وجود، این محتاج به غیر است، پس بنابراین لازمه جمیع ماهیات امکانی، فقر ذاتی است نسبت به اصل ذات و اصل وجود، و نسبت به شوائب و آثار وجود. و در مقابل، ذات پروردگار است که آن ذات خداوند متعال، حضرت حق جل و اعلی، آن ذاتاً مستغنی عن الغير است، جنبه استغناء ذاتی دارد و این معنا، معنای غنی است.

درباره امیرالمومنین علیه السلام، خلیل دارد که: استغناءه عن الكل و احتیاج الكل الیه دلیل علی اولوئیه او علی خلافته او علی وصایته، یک هم چنین عبارتی است. این مرتبه، مرتبه غناء است. استغناءه عن الكل و

اِفْتِقَارُ الْكُلِّ إِلَيْهِ، این معنا، معنای غناء است. البته غناء، غَنِيَّ يَغْنَاءُ است که به یک معنا است. استغناء هم به همان معنا می‌آید. اغتناء و تغنا و تغنا اینها همه به همان معنای بی‌نیازی و عدم‌الاحتیاج است.

این جا ایشان می‌فرماید در حدیث است که: مَنْ اسْتَغْنَاءَ بِلَهْوٍ أَوْ تِجَارَةٍ اسْتَغْنَى اللَّهُ عَنْهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. یک حدیثی هم نقل شده که به دو صورت این حدیث را معنا کرده‌اند، این حدیثی که اهل تسنن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنند: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ بِالْقُرْآنِ عَنْ غَيْرِهِ، ایشان این حدیث را این طور معنا می‌کنند که می‌فرماید که: کسی که به واسطه قرآن از غیر قرآن، استغناء، طلب بی‌نیازی و عدم‌الاحتیاج نکند [این شخص] از ما نیست. یعنی اظهار نیاز نکند و به معنای همین عدم‌الاحتیاج است. یعنی الْقُرْآنُ كَافٍ لِكُلِّ شَيْءٍ، الْقُرْآنُ كَافٍ لِلنَّاسِ، الْقُرْآنُ كَافٍ لِأَعْمَالِ الْعِبَادِ وَ كَافٍ لِلْإِسْلَامِ، این به معنای کفایت است. این یک معنا.

معنای دیگری که برای این روایت کرده‌اند معنای آواز خوش خواندن است، به صدا و صوت مطرب قرآن خواندن است. البته یک قدری این معنا، معنای بعیدی است چون این مَنْ لَمْ يَسْتَعْنِ بِالْقُرْآنِ عَنْ غَيْرِهِ، این عَنْ غَيْرِهِ یک قدری معنا را مُعَادَم می‌کند، کسی که قرآن را با صدای خوش بخواند از غیر قرآن، این عَنْ غَيْرِهِ، خیلی...، گر چه می‌شود توجیه بشود به این که قرآن را با صدای و صوت غناء بخواند از غیر قرآن، یعنی غیر قرآن را نخواند و به جایش قرآن را بخواند ولیکن این معنا خلاصه یک قدری لا یتجسبک است! معنا، معنای لطیفی نیست.

[سؤال و جواب عربی]

سؤال: ممدود و مقصورش [غناء- غنی] که فرقی نمی‌کند؟

جواب: غنی به معنای عدم‌احتیاج است، ولی غناء (ممدودش) آن به معنای جمال و به معنای صدایی است که در آن ترجیع باشد و صدایی که در آن تطریب باشد، آن غناء ممدوداً. ولی خود غنی در حال مقصور به معنای عدم‌الاحتیاج و استغناء است.

سؤال: لم یستغن از ممدود است یا از مقصور؟

جواب: استغناء، آخر استغناء، آن هم به معنای طلب غناء می‌آید حالا یا طلب غناء یا طلب غنی است هر دو هست، برای هر دوی آن می‌آید. البته استغناء بیشتر به معنای عدم‌الاحتیاج است و بمعنای تغنی نیست گر چه خب معنا شده و قیل آراد مَنْ لَمْ يَجْهَرْ بِالْقُرْآنِ.

روایتی در اینجا داریم که مَا إِذِ اللَّهُ لَشَيْءٍ كَادَنَهُ لِلنَّبِيِّ يَتَغْنَى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ، اظهري این طور گفتند که از شافعی نقل شده که معنای این حدیث این است که تحسین القرآن، با صدای خوب و قشنگ انسان بخواند، و ترقیقها، ترقیق یعنی رقت به کلام بدهد، یعنی خیلی بیچاند، ترجیع کند، لطیف کند، ترقیق کند آن

صدا را، ایشان می گویند معنای حدیث دیگر هم همین است، زَيْتُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ، تزیین با صوت، این تزیین به معنای صرف القرائة نیست، وَالْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ نیست، بلکه بمعنای تحسین الصوت است، صرف القرائة که تزیین به حساب نمی آید.

این [غنی] به معنای صدای خوب و بی نیازی و عدم احتیاج آمده. باز در اینجا ایشان موارد متعددی را برای این قضیه ذکر می کنند و می فرمایند که معنای غنی همان معنای عدم احتیاج است، حالا می رسیم به اینکه چرا به صوت جمیل و تطریب در صوت غناء گفته می شود؟ خب چه جهتی دارد این ریشه؟ منظور من این است که ریشه و اصل برای این غناء را در اینجا عرض بکنم که اصل و ریشه غناء که صوت جمیل است این همان غنی به معنای عدم احتیاج است، هر دو یک ریشه دارد، هر دو یک اصل دارد، اصل یکی است.

ایشان می فرمایند که غانیه عبارت است از: وَالْغَانِيَةُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي غَنِيَتْ بِالزَّوْجِ، غنی می شود بواسطه زوج، چون زن وقتی که تزویج کند غیر محتاج است، مستغنیة عَنِ الْغَيْرِ. انگار زن قبل از اینکه شوهر کند، قبل از ازدواج، در زن نقاط ضعف است، نقصان است، وقتی که شوهر می کند و ازدواج می کند، جمیع نقاط ضعف و مراتب نقصان او، همه مرتفع می شود و لذا دیگر احتیاجی به غیر ندارد، خب زن همین طور است دیگر، زن نیاز دارد که یکی او را تکفل کند، یکی او را حضانت کند، شوهر و زوج با حضانتش این نقاط ضعف را از بین می برد، این می شود و غَنِيَتْ. وَ غَنِيَةَ الْمَرْأَةِ بِزَوْجِهَا غُنِيَانًا، أَيِ اسْتَعْنَتْ، این معنا، وَالْغَانِيَةُ مِنَ النِّسَاءِ الشَّابَّةِ الْمُتَزَوِّجَةِ وَ جَمَعُهَا غَوَانٍ، این یک معنا برای غانیه.

معنای دیگری که برای غانیه است: الَّتِي غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا عَنِ الْحَلِيِّ يَا عَنِ الْحَلِيِّ، اینهاست. این زن بواسطه جمالش مستغنی از حلی است، از زیور و از زینت استغنا دارد. نخواندید در ... که می گوید:

وَ أَعَشِقُ كَحَلَا الْمَدَامِيعِ خِلْقَةً *** لَعَلِّي أَرَى فِي وَجْهِهَا مَنَةَ الْكَحْلِيِّ

بالاخره بعضی ها باید با بزک و اینها قالب کنند خودشان را! اینها را یک وقتی زنها نشنوند! ولی بعضی ها نیاز و احتیاجی به کحل و امثال ذلک ندارند.

سؤال: روایت دارد که همه زنها خودشان را معطل نکنند یک چیزی آویزان کنند.

جواب: بله دیگر. بله در روایات خیلی چیزها هست. یکی می گفت این مسائلی که در روایات، مربوط به تزویج و اختیار زوجه هست، اگر این صحیح باشد خب بقیه چه کار کنند؟ بقیه باید معطل بمانند! گفتم آقا خدا برای آنها هم یک زوجی می فرستد، خدا برای آنها هم خلاصه ...!

سؤال: آنهایی که بی شوهر هستند؟

جواب: نه، آخر در روایات داریم که زنی که می خواهید بگیرد چشمش چه طور باشد، جمالش چه طور

باشد و اخلاقش چه طور باشد و...! خب حالا یک کسی که این طوری نیست خدا برای او هم می‌رساند دیگر. حالا چرا به غانیه‌ای که غنیت بحسناها و جمالها عَنِ الْحُلَى یا عَنِ الْحَلَى، چرا به این غانیه می‌گویند؟ چرا؟ چون مستغنی است، چون در او جنبه استغناء است، چون بی‌نیاز است و غیر محتاج است، لذا به این هم غانیه می‌گویند. بعد می‌رسد به اینجا که می‌گوید: و قال ابن سکیت عن عماره الغوانی الشَّوَابُ الْوَاتِي يُعْجِبَنَّ الرَّجَالَ وَ يُعْجِبُهُنَّ الشَّبَانَ، این هم اینها هستند، در اینجا دارد: الغانیه الجاریة الحسنات ذات زوج كانت أو غیر ذات زوج كانت سُمِّيتْ غانیه لَأَنَّهَا غَنِيَتْ بِحُسْنِهَا عَنِ الزَّيْنَةِ. زن وقتی که جمال داشته باشد به واسطه جمالش بی‌نیاز از زینت است، غیر محتاج به زینت و حُلَى و امثال ذلك است.

اصل و ریشه برای غنی در اینجا بدست می‌آید که غنی عبارت است از عَدَمُ الْإِحْتِیاجِ وَالْإِسْتِغْنَاءِ وَعَدَمُ النِّقْصِ.

در پروردگار متعال، در خداوند علیّ اعلیّ می‌گوئیم که إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ لَّأَنَّهُ لَا يَكُونُ فِيهِ نَقْصٌ لَا فِي وُجُودِهِ وَلَا فِي آثَارِ وُجُودِهِ وَلَا فِي أَىِّ مَرَاتِبَةٍ مِنْ مَرَاتِبِ ظُهُورِهِ. فلماذا این بحث علم حضوری و بحث انکشاف علمی در عالم خارج بصورت اعیان، در اینجا این بحث خیلی مهم اختلاف بین حکما و بین عرفا که آنها می‌گویند که منافاتی بین مقام اجمال در صور علمیه در ذات پروردگار و بین انکشاف علمی به علم حضوری در صور اعیان خارجی نیست، در اینجا این اشکال بوجود می‌آید که اگر قرار بر این باشد... علمی به عین خارجی، کمالی برای پروردگار باشد لازمه‌اش قول به نقصان در علم ربوبی و در مراتب کمالی پروردگار خواهد بود وَ هُوَ خِلَافٌ، بدیهی البطلان که علم خداوند علیّ اعلیّ به اعیان خارجی، این علم به علم حضوری متأخر است از علم اجمالی که در صقع ربوبی و در ذات ربوبی، آن علم اجمالی نسبت به ذوات اعیان وجود دارد، این بدیهی البطلان است به جهت اینکه صرف اختلاف مراتب علمی، به علم اجمالی یا به [علم] تفصیلی، آیا این اختلاف موجب رجحان و نقطه قوت است یا نه؟ اگر این اختلاف موجب رجحان و قوت نیست، پس بنابراین این اختلاف چه اثری در اینجا دارد؟ چه فرقی می‌کند بین علم اجمالی و بین علم تفصیلی؟ در حالتی که بالبداهة مِنَ الْوُجُودِ ما اختلاف در مرتبه بین علم اجمالی و بین علم تفصیلی را می‌دانیم همان طوری که در خود ما همین طور است. ما وقتی که نسبت به یک شیئی علم اجمالی داریم، خب احاطه علمی ما نسبت به این عین خارجی، محدود است، اما وقتی که یک علم تفصیلی نسبت به یک عین خارجی داریم این احاطه، احاطه اوسع است و آن ظهور ماهیة الشئی عِنْدَ الذَّهْنِ پیش علم تفصیلی، این در یک مرتبه اعلائی هست تا اینکه ظهور آن ماهیّت به نحو اجمال. به نحو اجمال چه فایده دارد؟ فرض کنید که شما به نحو اجمال از دور، من مکانِ بعید مشاهده می‌کنید یک حیوان متحرکی هست، فقط شما به نحو اجمال مشاهده می‌کنید یک حیوان متحرک است، لَوْ فُرِضَ اینکه عالم باشید این حیوان، انسان است، لَوْ فُرِضَ اینکه عالم باشید این انسان، زید

است، بالاخره اجمال است. وقتی که در یک جا زید از پیش شما رفته، مثلاً رفته از مکان بعید آب بیاورد، شما از دور یک حیوانی را بصورت انسان می بینید و چون یقین دارید که در این بیابان و در این صحرا غیر از زید کسی نیست، لذا یقین به زید دارید. هم علم دارید به اینکه این انسان است و زید است و آب هم آورده، خب این علم شما در عین حال علم اجمالی است. هنوز صورت و شمایل زید برای شما منکشف نشده. من بعید، دو کیلومتر، همین طور نگاه می کنید می بینید مثلاً یک حیوانی دارد می آید. در عین اینکه علم دارید که این حیوان است و علم دارید که انسان است و علم دارید که این زید است و علم دارید بیده ماء، علم به همه اینها دارید، آیا فرقی نمی کند که بیاید و در دو متری شما بایستد؟ خیلی تفاوت می کند دیگر. این انکشاف این صورت برای شما، این با آن علم اجمالی شما یکی است؟ یکسان است؟ خب این رجحان دارد بر آن، شکی نیست.

شما هر چند که قائل باشید بر این که صور اشیاء عند صقع ربوبی به نحو اجمال صور اشیاء موجود است، بالاخره عند انکشاف العینیة الخارجیة وقتی که این صور اشیاء که در صقع ربوبی هست، میلیونها سال بعد، ملائین سنه، این صور ذهنیه که در صقع ربوبی به نحو اجمال است بصورت عینی خارجی در می آید، خب این اختلاف ندارد؟ اختلاف دارد دیگر. پس شما باید موجب استکمال در ذات ربوبی باشید. استکمال در ذات ربوبی با تقدّم و سبق عدم علم، این موجب نقصان است و نقصان بدیهی البطلان است. پس بنابراین باید ما در اینجا قائل باشیم بر اینکه تمام صور اشیاء، آن مبنائی را که ما خدمتتان عرض کردیم که انکشاف عینی خارجی با خود علم اجمالی در صقع ربوبی، اختلاف زمانی دارد ولی هیچ گونه اختلاف رتبی ندارد، تمام این صور به عینیة الخارجیة عند ذات ربوبی موجود است، گرچه از نقطه نظر زمان متقدّم و متأخر هستند، این معنا، معنای غنائی است که در ذات پروردگار است. حالا استطراداً این بحث پیش آمد. در اینجا از...

سؤال: یعنی علم تفصیلی در آنجا نداریم؟

جواب: دیگر نداریم. آن وقت بحث علم اجمالی در آنجا بر می گردد به اسماء و صفات کلی، یعنی نیست اسماء و صفات کلی در آنجا عالم، عالم بساطت است، در نفس البسیط این نکات متعینه قرار دارد، از نقطه نظر جنبه تعلق به ذات بسیط، در آنجا می شود اجمال. از نقطه نظر بروز و ظهور مسائل، در آنجا می شود، مقام، مقام تفصیل. این فقط از نقطه نظر رتبی است و الا از نقطه نظر عینیت خارجی نه، هیچ فرقی نمی کند. تقدّم، تقدّم علی است نه تقدّم زمانی.

سؤال: بنا بر این بیانی که فرمودید علم اجمالی که دیگران می گویند به معنای همان ابهام است.

جواب: بله. به معنای ابهام است

سؤال: پس علم اجمالی که شما می فرمائید به معنای ابهام نیست

جواب: به معنای عَلِيَّت است، جنبه عَلِيَّت است، مقام عليت است.

سؤال: عدم تعین است.

جواب: بله، عدم تعین است.

سؤال: پس در این اصطلاح هم فرق است بین شما و آنها؟

جواب: بله، درست است.

این غنا به معنای استغناء است. پس بنابراین غنایی که به معنای مَرَأة الجاریه که غانیه هست و به زن غانیه، جاریه حَسَنی، این را غنا می گویند، این گرچه در اینجا آمده و در لغت معنا کرده که مستغنیة عَنِ الحَلٰی یا عَنِ الحَلٰی، مستغنی از زینت است، گرچه این است، ولی یک مسئله دیگر که در اینجا هست و خیال می کنم غفلت شده در این مفهوم لغوی معنای غنا، این است که زنی که جمال دارد، آن زن نقطه ضعیفی در او وجود ندارد، نه اینکه مستغنی از زینت است، نه، اصلاً فرض کنید که کاری ما به زینت هم نداریم، چون این زن در ذات خودش نقطه ضعف و نقصی ندارد در قیاس با سایر نساء، از این نظر به او غانیه می گویند، نه از جهت این که این احتیاج به زینت یا حَلٰی دارد یا ندارد، آن یک مسئله دیگری است. إِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ، چرا خدا غنی است و اسم او را غنی می گذارند؟ چون نه این که خدا نیاز دارد فرض کنید که به زینت و امثال ذلک یا نیاز ندارد، چون در ذات خدا، در ذات پروردگار نقطه ضعیفی وجود ندارد، بله از لوازم این مسئله این است که احتیاجی به زینت هم ندارد. مَرَأة الغانیه، چون نقطه ضعف ندارد لذا در عالم خارج هم احتیاجی به زینت ندارد البتّه این هم خوب مراتب دارد، جمیل و اجمل داریم و این ها. از این نقطه نظر به این می گویند غانیه. یعنی در وجود خودش در مقیاس به دیگران، این هیچ نقطه ضعیفی ندارد. یعنی وقتی ما این را مقایسه با این بکنیم، می بینیم نه، این واقعاً کامل است، نه این که فرض کنید که چشمش نسبت به آن نقطه ضعف دارد. دهانش نسبت به او نقطه ضعف دارد، ابرویش نسبت به او نقطه ضعف دارد، در ارتباط این مرأه با مرأه دیگر، در این مرأه نقطه ضعیفی وجود ندارد. لازمه یک همچنین مرأه ای این است که جمیل باشد. پس جمیل بودن از لوازم عدم النقص و عدم الضعف است. عدم الاحتیاجِ إِلَى الزَّيْنَةِ از لوازم عدم النقص و عدم الضعف است. وقتی که مطلب به این جا رسید ما می بینیم که برای صوت حَسَن هم در آن جا معنای غنا کردند.

چرا به صوت حَسَن در این جا می گویند صوت حَسَن؟ نمی توانیم بگوییم که لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَیْءٍ آخَرَ. این غلط است. حالا نسبت به مرأه می گوییم لِعَدَمِ احتیاجِهَا إِلَى الزَّيْنَةِ اَمَّا نَسَبَتْ بِصَوْتِ حَسَنٍ لِعَدَمِ احتیاجِهِ إِلَى شَیْءٍ؟ معنی ندارد این را بگوییم. ولی از این جا متوجه می شویم که آن معنا و اصلی که در مورد غناء و در مورد پروردگار متعال، در مورد مرأه و همین طور در مورد الْمَرَأة الْجَمِيلَةَ و امثال ذلک گفتیم همین اصل در مورد الصَّوْتِ الْحَسَنِ هم در این جا می آید. صوت حَسَن آن صوتی است که از این نقطه نظر ...، ...

نقاط ضعف در آن هست، خوب این طبعاً حسن نخواهد بود، این غیر حسن است. پس صوتی می تواند حسن باشد که نقاط ضعف و نقص را نداشته باشد. لذا از این جا به این نکته می رسیم که بی خود برای صدای غناء نیامدند غناء را انتخاب کنند، این معنای غنایی را که در این جا ایشان دارند بیان می کنند، در واقع لوازم صوت حسن را آمدند این جا بیان کردند نه این که تعریف غناء به صوت فیه تطریب و صوت فیه ترفیق، اینها از لوازم است. یعنی اگر یک صدا بخواهد صدای حسن باشد باید در آن صدا ترجیح باشد، باید در آن صدا ترفیق باشد، باید در آن جا صدا صعود و نزول باشد، ارتفاع و انخفاض باید در صدا باشد تا صدا حسن باشد، باید در آن صدا فرض کنید که تطریب باشد، انسان را به طرب بیاورد، این صدای حسن صدایی است که انسان را به طرب می آورد.

البته این را فراموش نکنید که یک وقتی ممکن است که انسان - حالا در معنای غناء می آییم بیان می کنیم - به تطریب هم نیاید، صدا قشنگ باشد ولی صوت، صوت مَبکی باشد، این ممکن است. لازم نیست که حتماً...، طرب معنایش حالت انبساط و انفتاح و ضحک و امثال ذلک نیست که حالت ترقص برای انسان پیدا بشود بلکه معنای غناء - با توجه به مطالبی که فردا تتمه اش را عرض می کنیم - این است که اخراج الإنسان عن حاله المُستوی إلى حالةٍ أُخری، این را به معنای غناء می آییم بیان می کنیم. یعنی از یک حالت عادی...، فرض کنید همین الان که من دارم با شما صحبت می کنم، الان که من دارم بحث می کنم، شما خروج عن حال إلى حال نشدید، عادی هستید یعنی به همان کیفیت [که قبلاً بودید باقی ماندید]، حالا ما که صدایمان صدای انکر الاصوات است، حالا اگر یک کسی صدای خیلی قشنگی داشته باشد، به محض این که یک شعر می خواند یا آیه ای از آیات قرآن می خواند، یک مرتبه شما می بینید تبدل و تغیر حال دارد پیدا می شود، این مال چیست؟ مال غناء است. این افتراق بین صوت عادی و صوت غیر عادی است. من همین آیه را می خوانم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ أَسْجُدُوا وَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ إِفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾** یا **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا ﴿الفرقان، ٧٦﴾** الآن شما معنا و مفهوم آیه را متوجه شدید، ولی تبدل حال برایتان پیدا شد؟ نه، عادی است. تبدل حالی نیست. یک وقتی از مفهوم آیه تبدل حال پیدا می شود، آن به غنا کاری ندارد. ممکن است یک شخصی...

یکی نقل می کرد می گفت ما در روز عاشورا در یک جایی روضه می خواندیم، وقتی همه گریه کرده بودند و این حرفها، بعد از ظهر بود و همه گریه شان تمام شده، دیگر مجلس اقتضای بکاء و ابکاء ندارد دیگر، همه دیگر مانده بودند که چه قضیه اتفاق می افتد و این حرفها! آن فرد نقل می کرد و می گفت که یک شخص اهل حالی بود، یک پنجره ای بود که به آن مجلس عزا باز می شد، یک شبکی بود و آن فرد اهل حال شباک را

باز کرد و سرش را داخل آن مجلس کرد و گفت آقایان می دانید امروز چه روزی است؟ امروز روز عاشورا است! همین یک کلمه! آقایان امروز الیوم یوم عاشورا، می گفت چنان ضجّه و بکاء و صیحه‌ای در میان این جمعیت افتاد که اصلاً از هزار تا مبکی و ذاکر و اینها این قضیه بیشتر بود! این مال تأثیر چه بود؟ تأثیر نفس است. آن به صدا کاری ندارد. این تأثیر خود حال است.

نه، خود صدا، نفس صوت، موجب تبدل و تغیر بشود. این معنا، معنای غناء است. حالا سواءً این که آن غناء در طرب باشد یا در غیر طرب باشد.

فلهذا ایشان می فرماید که وَالْغِنَاءُ مِنَ الصَّوْتِ مَا طُرِبَ بِهِ، آن صوتی که با آن صوت انسان به طرب می آید، به نشاط می آید، به وجد می آید، به انبساط می آید، این معنا، معنای غناء است. غَنَّا فُلَانًا يُغْنِي أُغْنِيَةً وَ تَغْنِي بِأُغْنِيَةٍ حَسَنَةً و جمع آن هم می شود اغانی. تَغْنِي بِالْمَرْأَةِ تَغْزِلُ بِهَا وَ غَنَاهُ بِهَا، این غزل خواندن و خلاصه یاد...، این معنا، معنای تَغْنِي است. ایشان در این جا دیگر مطلبی راجع به غناء ذکر نکردند، هر صدایی که در آن ترقیق و تطریب باشد به این صدا غناء گفته می شود، كُلُّ مِنَ الصَّوْتِ...

البته در این جا این مسئله را هم فراموش نکنیم که منظور از غناء، فقط صوت انسان نیست بلکه هر صوتی است در که در آن [صوت، ترقیق و...] باشد لذا تَغْنِي برای اِبِلٍ با مِزْمَارًا و اینها، یک صدایی را برای شتر گفتن که مثلاً شتر حرکت بکند، یا این که حتی اگر حیوان هم مانند بلبل و...، اگر صدایی داشته باشند - حالا فردا خدمتتان عرض می کنم - آن معنای غنا در همه اینها هست، آن که در آن ترقیق باشد، انخفاض و ارتفاع در آن باشد و موجب تطریب و اینها بشود آن به معنای غناء هست. اینها مسائلی بود که ما امروز من باب مقدمه عرض کردیم. انشاءالله دیگر بقیه مطالب برای جلسات بعد.

سؤال: بنابراین آلات موسیقی هم می شود مصداق غناء، موسیقی می شود اخصّ از غناء.

جواب: بله، بله آن هم غناء می شود، كُلُّ صَوْتٍ مُطْرَبٍ.

اللهم صل على محمد و آل محمد